

اخلاق سیاسی از دیدگاه امام علی

مقصود رنجبر

عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد قم

چکیده

در این مقاله جایگاه اخلاق در اندیشه و عمل سیاسی امام علی مورد بررسی قرار گرفته است. در این راستا مبانی نگرش اخلاقی ایشان به سیاست مورد توجه واقع شده است. مهم‌ترین مولفه‌های نگرش اخلاقی امام به سیاست عبارتند از: عبودیت الهی، آخرت‌گرایی و عدالت محوری. پس از آن تجلی این اندیشه‌ها در عمل سیاسی امام در دوران زمامداری به تصویر کشیده شده و موارد متعددی از پایبندی ایشان به اصول اخلاقی را در زمینه اهداف سیاسی ذکر گردیده

است و در پایان هم مقایسه‌ای اجمالی بین سبک و روش حکومتی ایشان و مخالفان او به عمل آمده است.

واژه‌های کلیدی: اخلاق سیاسی، امام علی، سیاست اخلاقی، اندیشه سیاسی، سیره سیاسی.

مقدمه

مراد از سیاست اخلاقی، اخلاقی کردن سیاست در روش و هدف است. روش سیاسی عناصری چون راه رسیدن به قدرت، روش حکومت، ساخت سیاسی، اخلاق زمامداران و کارگزاران، رعایت حقوق مردم و اجتناب از ستم را شامل می‌شود.

تمام اندیشه‌های امام علی از قرآن و سنت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم اقتباس شده است.^۱ این مسأله در بحث فعلی اهمیت بسیار دارد، زیرا پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فلسفه بعثت خود را اتمام مکارم اخلاقی می‌داند و می‌فرماید: برای تکمیل فضیلت‌های اخلاقی مبعوث شدم.^۲ این روایت، بیانگر اهمیت اخلاق از دیدگاه اسلام است. در اسلام قرب الهی غایت اخلاق است و موجب سعادت و کمال فردی می‌شود. بنابراین «فرامین الهی» مبنای اخلاق و «قرب الهی» غایت اخلاق می‌باشد. در این راستا، سیاست اخلاقی هم زمینه لازم را برای سعادت جمعی فراهم می‌نماید.

الف) وجوه مهم اندیشه امام علی علیه‌السلام درباره سیاست و اخلاق

سیاست اخلاقی از دیدگاه امام علی علیه‌السلام وجوه و مبانی مختلفی دارا می‌باشد که به بررسی آنها می‌پردازیم:

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲

۲- به نقل از شهید مطهری، مجموعه آثار، ج ۱۶، ص ۲۰۵، (بعثت لاتمم مکارم الاخلاق).

حق مداری و اخلاق سیاسی

مبنای اخلاق از دیدگاه امام علی علیه‌السلام حق مداری و دستورهای الهی است. امام به طور کلی تابع فرمان‌های الهی بود و اصول اخلاقی را در زندگی فردی و سیاسی خود کاملاً رعایت می‌کرد. اصل اساسی حکومت، آن است که: خدا بالاترین ارزش است و تمام ارزشهای دیگر، در جهت قرب به او معنی پیدا می‌کند. خوبی یعنی قرب به خدا و بدی یعنی دوری از او، وقتی خداوند تنها ارزش و کمال مطلق باشد، هرگز حاکم نباید حکومت را برای خود، منبع درآمد یا فضیلتی بداند، بلکه آن را ودیعه‌ای الهی می‌داند. در این صورت، این اعتقاد به تمام برنامه‌های او جهت می‌دهد و همه آنها را صبغه الهی می‌زند.^۱ جوهر اندیشه‌های اخلاقی امام علی تفکیک مطلق حق و باطل و اطاعت کامل از حق است. حضرت در این باره می‌فرماید: «سوگند به خدایی که جز او خدایی نیست! من در جاده حق قدم بر می‌دارم.^۲ از نظر حضرت علی علیه‌السلام تشخیص حق اهمیت حیاتی دارد؛ ولی پیروی از حق، مهم‌تر است معنای ضمنی این سخن این است که تشخیص حق به ضرورت به معنای تبعیت از آن در عمل نیست. به همین دلیل در اندیشه امام علی علیه‌السلام نسبی‌گرایی راه ندارد و تمام مبارزاتش برای نشان دادن تفاوت حق و باطل بود:

دو راه وجود دارد: حق و باطل، و برای هر یک از آنها پیروانی است. پس اگر پیروان باطل بسیار باشد، از قدیم هم بسیار بود و جای شگفتی نیست و امر پیروان حق کم باشد، امید است که بسیار گردد.^۳ البته طبیعی است که امام علی علیه‌السلام به لحاظ میانی فکری خویش از حق و باطل تعبیری درون دینی دارد و معتقد است که حق، سرچشمه الهی دارد و منشأ حقانیت هر امری، دینی و الهی است و ملاک‌های آن کاملاً معین و مشخص است.

۱- علی عابدی، اهتمام به دین در حکومت علوی، مجله حکومت اسلامی، زمستان ۱۳۷۹، شماره ۱۸

۲- نهج البلاغه، خطبه ۱۹۷

۳- همان، خطبه ۱۶

حضرت علی علیه السلام بالتبع در عرصه سیاست و حکومت نیز اثبات حق و عمل به آن را وظیفه اصلی حاکم می‌داند. از این منظر تفکیک اخلاق از سیاست، غیر ممکن می‌شود و اخلاق جزئی از سیاست می‌گردد و سیاستی که از مدار اخلاق خارج شود، در واقع از مدار حق خارج شده است. اخلاق مداری در سیاست نتیجه حق مداری در اندیشه سیاسی است. حضرت در باره پیروی خویش از حق می‌فرماید:

از آن هنگام که حق را به من نمودند، در آن، دو دل نگردیدم.¹

البته حق برای حضرت علی علیه السلام مفهومی اجتماعی هم دارد و از نظر ایشان در صحنه اجتماع، حق و باطل همواره رویاروی هم هستند و ایشان همیشه در جبهه حق قرار دارد: «بدانید که من با دو کس می‌ستیزم، آنکه چیزی را خواهد که حق آن را ندارد، و آنکه حقی را که بر گردن اوست، نگذارد.»² بر این مبنا امام حتی حکومت را با همین معیار از مردم می‌پذیرد تا بتواند جایگاه حق را ثابت کند و باطل را از میان بردارد: به خدا قسم! این کفش نزد من از امارت و حکومت بر شما محبوب‌تر است؛ مگر اینکه حقی را ثابت گردانم یا باطلی را براندام.³ در این معنا حق جنبه ای کاملاً اجتماعی پیدا می‌کند و در واقع در همین معنای اجتماعی است که دارای اهمیت است.

آخرت‌گرایی، مبنای نگرش اخلاقی به سیاست

در نظام اخلاقی حضرت علی علیه السلام غایت نهایی «آخرت» است. هدف تمام اندیشه‌ها و افعال امام کسب سعادت اخروی و نزدیکی به خداست. او در این زمینه ذره‌ای کوتاه نمی‌آید و غایت اخروی افعال خود را هیچ‌گاه از نظر دور نمی‌دارد. در عرصه سیاسی نیز اخلاق و سیاست

۱- همان، حکمت ۱۸۱

۲- همان، خطبه ۱۷۳

۳- همان، خطبه ۳۳. والله لهي احب و الي من امرتكم الا ان اقيم حقاً و افع باطلاً.

امام علی علیه‌السلام اخلاق و سیاستی آخرت گراست و به همین دلیل در گستره اخلاق، امام هیچ گونه مصالحه‌ای را نمی‌پذیرد.

امام دنیا را تنها گذرگاه می‌داند؛ گذرگاهی که بیش از موقعیتش بدان پرداختن، موجب خسران است:

دنیا! از من دور شو که مهارت بردوشت نهاده است گسسته و من از چنگالت به درجسته‌ام و از ریسمان‌هایت رسته و از لغزشگاه‌هایت دوری گزیده‌ام. کجایند مهترانی که به بازیچه‌های خود فریب شان دادی؟ کجایند مردمی که با زیورهایت دام فریب بر سرراهشان نهادی؟ آنها در گورها گرفتارند و در لا به لای لحدها ناپایدار^۱.

براین اساس هر عملی که دنیا و اهداف و منافع دنیوی را بر آخرت و سعادت اخروی انسان ترجیح دهد، مردود است. هیچ هدف عالی دنیوی انسان را مجاز نمی‌کند به آنچه موجب کیفر اخروی است، نزدیک گردد. این دیدگاه در نگاه امام به «سعادت» ریشه دارد که عنصر اصلی اندیشه سیاسی ایشان است. در نتیجه هر عملی که به سعادت اخروی انسان منجر شود، پسندیده و هر عملی که به زیان اخرویش انجامد، ناپسند است. این مسأله در تمام حوزه‌های زندگی سیاسی، اجتماعی و فردی انسان حاکم است. پس نمی‌توان در سیاست براساس مشی غیر اخلاقی عمل کرد؛ زیرا موجب کیفر اخروی می‌شود.

البته تأکید بر این مسأله، به معنای بی‌توجهی به دنیا در اندیشه امام علی علیه‌السلام نیست. از دید ایشان غایت زندگی، سعادت اخروی است و اعمال دنیوی تا جایی ارزشمندند که بتوانند انسان را بدین هدف رهنمون شوند و چنانکه بین منافع دنیوی و غایت اصلی، تعارض ایجاد شود، بی‌تردید قرب الهی بر منافع دنیوی ترجیح دارد. همین برداشت موجب شده است که در نهج البلاغه مطالبی با ظاهری متعارض، در باره دنیا به چشم بخورد. در واقع، غفلت از این نوع نگاه امام

به دنیا و آخرت سبب متعارض دیدن سخنان ایشان می‌شود. جوهر دیدگاه حضرت علی علیه‌السلام در باره دنیا در این عبارت نهفته است.

«این دنیا جایگاه صدق و واقع‌یابی است برای کسی که واقعیت آن را دریابد.»¹

ولی در جای دیگر هم می‌گوید:

من این دنیای فریبده را به رویش انداخته‌ام. من این دنیا را به اندازه خود محاسبه کرده‌ام و من به این دنیا باچشمی می‌نگرم که شایسته آن است.²

به هر حال آنچه می‌توان از نهج البلاغه استنباط کرد، این است که منظور امام کم ارزش جلوه دادن دنیا نیست. بلکه هدف ایشان تنظیم رابطه خویش با دنیا است. در این رابطه، «آخرت» غایت است و «دنیا» وسیله، و این وسیله تا زمانی که در خدمت غایت نهایی باشد، بسیار ارزشمند است، به گونه‌ای که حضرت آن را دار صدق می‌خواند. بدین سبب می‌فرماید:

«اگر کسی دنیا را به عنوان ابزار و وسیله بنگرد، دنیا بیدارش می‌کند، ولی اگر آن را هدف بداند، کورش می‌سازد.»³

اخلاق فردی و اخلاق سیاسی

بی تردید در اندیشه اخلاقی حضرت، هرگز تفکیک بین اخلاق فردی و اخلاق سیاسی مشاهده نمی‌شود و بر ضرورت تلازم اخلاق فردی و اخلاق سیاسی، تأکید می‌شود. حضرت علی علیه‌السلام که مظهر عینی و تجسم اخلاق فردی بود، در سیاست نیز به دنبال سعادت جمعی بود، که این امر در دو بُعد قابل تبیین است:

۱- همان، حکمت ۱۳۱

۲- همان، خطبه ۱۲۸

۳- همان، خطبه

اول پایبندی حضرت به اخلاق در امور سیاسی، بخش جدایی‌ناپذیر اندیشه اخلاقی او است. اگر امام نمی‌تواند در زندگی فردی خویش، امر غیر اخلاقی مرتکب شود، در سیاست نیز به طریق اولی قادر به چنین کاری نیست؛ چون با هدف نهایی او کاملاً تضاد دارد.

ثانیا هدف حضرت علی علیه‌السلام در سیاست، هدایت مردم و جامعه به سوی عدالت است و این، جز با پایبندی حکومت و کارگزارانش به اصول اخلاقی در سیاست، ممکن نیست. در نتیجه بر ضرورت تعهد اخلاقی زمامدار تأکید بیشتری دارد. حضرت در این باره می‌فرماید:

«ای مردم! سوگند به خدا، من شما را به هیچ طاعتی امر نمی‌کنم، مگر اینکه خودم در آن طاعت به همه شما سبقت می‌گیرم، و شما را از هیچ معصیتی نهی نمی‌کنم، مگر اینکه خود پیش از شما از ارتکاب آن گناه امتناع می‌ورزم.»¹

غایت سیاست از دیدگاه امام

در سیاست اخلاقی، هدف اخلاقی کردن سیاست، در غایت و روش است. حضرت علی علیه‌السلام در نامه‌اش به مالک اشتر یکی از اهداف اصلی حکومت را اصلاح اهل مصر می‌داند. مراد «از اصلاح» هدایت اخلاقی مردم به سوی سعادت جمعی و رهنمون شدن آنها به پیروی از دستورهای الهی و عقل و غلبه بر هوای نفس و شهوت است. در واقع در میان اهداف چهارگانه‌ای که حضرت علی علیه‌السلام در فرمان خود به مالک اشتر بر می‌شمارد، «اصلاح مردم» مهم‌ترین هدف است و دیگر موارد، مقدمه تحقق این هدف شمرده می‌شوند. علامه جعفری می‌نویسد:

«این فرمان مبارک که تنظیم شده یک شخصیت کمال یافته الهی است... اساسی‌ترین هدف خود را، پس از تنظیم امور اقتصادی که عامل ادامه حیات طبیعی است و پس از آماده کردن

عرصه اجتماع برای اصل زندگی، «اصلاح مردم» معرفی می‌کند و با این هدف به ضرورت تکاپوی امور سیاسی و حقوقی و فرهنگی و اخلاقی در به وجود آوردن زمینه تکامل تأکید می‌کند.¹

امیرمؤمنان علیه‌السلام می‌فرماید:

«بیعتی که شما با من نموده و به زمامداری انتخابم کرده‌اید، یک پدیده ناگهانی و محاسبه نشده نبود. کار من و شما یکی نیست؛ من شما را برای خدا می‌خواهم و شما مرا برای خودتان می‌خواهید.²

بنابراین حضرت هدف خود از حکومت را هدایت مردم به سوی خداوند اعلام می‌دارد.

روش زمامداری اخلاقی از دیدگاه امام

بعد دوم سیاست اخلاقی، روش اخلاقی در سیاست است که عناصر آن پیشتر ذکر شد. از این بعد، اخلاق سیاسی در اندیشه و سیره حضرت علی علیه‌السلام در باره نهاد حکومت و ویژگی‌های زمامداران قابل مطالعه است. در اندیشه امام «دولت»، به معنای نهاد دارنده و اعمال کننده قدرت برای تحقق غایت نهایی است و معاصی‌ای چون سلطه و برتری جویی در آن راه ندارد. این نگاه با اندیشه و برداشت غالب آن دوران، که حکومت را به طور کامل به مفهوم سلطه‌طلبی می‌گرفتند، کاملاً متفاوت است. حضرت علی علیه‌السلام می‌کوشید با تلقی رایج از دولت و حکومت مقابله کند. او در عهدنامه حکومتی‌اش به مالک اشتر توصیه می‌کند فهم خود از دولت و قدرت را اصلاح کرده، اندیشه سیاسی‌اش را سامانی درست دهد:

۱- محمد تقی جعفری، حکمت اصول سیاسی در اسلام، تهران، بنیاد نهج البلاغه، چاپ سوم، ۱۳۷۹، ص

«هرگز من به مقام فرمانداری نصب شده‌ام، فرمان می‌دهم باید اطاعت شود. زیرا این تلقین ناپکارانه وارد کردن فساد در قلب است و عامل سستی و تزلزل در دین و نزدیک شدن به دگرگونی‌ها...»^۱

به همین دلیل حضرت علی علیه‌السلام بعد از رسیدن به قدرت، هیچ تفاوتی با قبل از آن نکرد و برای او کوخ و کاخ به یکسان ارزش داشت و هیچ کدام تأثیری بر منش، شخصیت و رفتار سیاسی، اجتماعی او نمی‌گذاشت.

عدالت، مبنای سیاست اخلاقی

از دید حضرت علی علیه‌السلام، «عدالت» عنصر ذاتی و مهم‌ترین رکن سیاست است. اندیشه سیاسی امام، بدون درک مفهوم و اهمیت عدالت از نظر وی قابل درک نیست. در مقام عمل هم امام در اجرای عدالت هیچ گونه انعطافی را نمی‌پذیرفت، که این امر مشکلات بسیاری را برای حضرت ایجاد کرد. از دیدگاه امام علیه‌السلام وجه تمایز اصلی «حکومت اسلامی» با دیگر حکومتها، عدالت و دوری از ستم است. چون تمام اصول اخلاقی که انسان‌ها در شرایط عادی بدان پایبندند، در شرایط ظالمانه از میان می‌رود. به همین دلیل حضرت علی علیه‌السلام تمام توان خویش را برای مبارزه با بی‌عدالتی به کار برد تا اصول اخلاقی را در مردم و در میان زمامداران پایدار کند.

رعایت حدود الهی در سیاست

بعد مهم دیگری که می‌تواند در زمینه اخلاق سیاسی، اندیشه سیاسی حضرت علی علیه‌السلام را تبیین کند، تأکید وی بر ضرورت رعایت حدود الهی از سوی حکومت است. توجه

۱- نهج البلاغه، نامه ۵۳.

به حدود الهی در سیاست، سیاست را به طور کامل اخلاقی می‌کند و زمامداران را از توسل به روشهای غیر اخلاقی در پیشبرد اهداف سیاسی باز می‌دارد. امام هدف سیاست را نیز اجرای حدود الهی می‌شمارد. در نتیجه، برای رسیدن به اهداف سیاسی، زیرا گذاشتن حدود الهی را به هیچ وجه روانمی‌داند. طبیعی است که این امر به خودی خود می‌تواند زمینه حاکمیت اخلاق در حوزه سیاست شود.

کرامت انسانی و سیاست اخلاقی

بعد دیگری که تعیین کننده نگرش حضرت علی علیه‌السلام به سیاست اخلاقی است، اهداف و ویژگی‌های حکومت در نظر او است. در حکومت امام «کرامت انسان» در عالی‌ترین درجه ممکن رعایت می‌شد. حضرت به کرامت ذاتی انسان‌ها معتقد بود و بر اساس کرامت انسان با مردم رفتار می‌کرد. میزان اهمیت ارزش افراد در نظر حضرت، بر سیره حکومتی ایشان و حاکمیت اخلاق بر سیاست، تأثیری تعیین کننده داشت. در نگاه امام انسان‌ها بدون توجه به دین و اعتقادشان «کرامت» دارند و حکومت باید به ارزش انسانی آنان احترام بگذارد. این مسأله به طور کامل در آغاز نامه حضرت به مالک اشتر آمده است. امام مردم را دو دسته می‌داند، یا برادران دینی زمامداران و یا در خلقت با او برابر؛ بر این اساس به مالک توصیه می‌کند با مردم همچون جانور درنده برخورد نکند و خوردنشان را غنیمت نشمارد.¹

این فرمان در زمانی صادر شد که زمامداران همچون درندگان با مردم رفتار می‌کردند و هیچ یک از حقوق اولیه افراد را محترم نمی‌شمردند. بی‌تردید حکومتی که بر مبنای فکری «کرامت انسان‌ها» استوار باشد، نمی‌تواند در برخورد با آنان اخلاق و اصول اخلاقی را زیر پا نهد.

بدین سبب، امام با هرگونه تبعیض میان مسلمان و غیر مسلمان، مرد و زن و موافق و مخالف حکومت، مقابله می‌کرد و آن را با مبانی فکری حکومت خویش ناسازگار می‌دانست.

اخلاق کارگزاران سیاسی

بعد مهم دیگری که امام در اندیشه سیاسی خود بدان توجه دارد، اخلاق کارگزاران سیاسی است. حضرت نوع رفتار کارگزاران در سطوح مختلف را، زمینه اصلی حاکمیت اخلاق سیاسی و تأمین شدن غایت حکومت اخلاقی می‌داند. از این رو، کارگزارانش را به رعایت حدود الهی و تقوا فرامی‌خواند. امام علی علیه‌السلام «تقوا» را به عنوان دژ مصونیت اولیای خداوند این گونه توصیف می‌کند:

«تقوای الهی، اولیای خدا را در حمایت خود قرار داده، آنان را از تجاوز به حریم منهیات الهی باز داشته و ترس از خدا را ملازم دل‌های آنان قرار داده است تا آنجا که شب‌هایشان را بی‌خواب و روزهایشان را بی‌آب گردانیده است.»¹

از دید امام علی علیه‌السلام، «تقوا» دژی مستحکم و نفوذ ناپذیر و بهترین توشه آخرت است:

همانا تقوا، کلید درستی و توشه قیامت و آزادی از هر بندگی و نجات از هر تباهی است.»²
با توجه به این امر، امام در مرحله اول بیش از همه، خود را به تقوا فرا می‌خواند و در عین حال، خود را کاملاً مقید به آن معرفی می‌کند:

«همانا درستی گفتار خویش را ضمانت می‌کنم و عهده خود را در گرو گفتار خویش قرار

می‌دهم.

۱- همان، خطبه ۲۱۱

۲- همان، خطبه ۱۵۷

اگر عبرت‌های گذشته برای یک شخص آینه قرار گیرد، تقوا جلوی او را از فرو رفتن در کارهای شبهه ناک می‌گیرد. به خدا سوگند! کلمه‌ای از حق را نپوشاندم و دروغی بر زبان نیاوردم.¹

امام در مرحله دوم، زمامداران را بیش از دیگران به تقوا سفارش می‌کند و آنان را به رعایت پرهیزکاری سزاوارتر می‌داند. در نامه حضرت به عثمان بن حنیف آمده است:

«آگاه باش که هر پیروی را، پیشوایی است که از او پیروی می‌کند. بدان که پیشوای شما بسنده کرده است از دنیای خود به دو جامه فرسوده، و دو قرص نان را خوراک خویش قرار داده؛ بدانید که شما چنین نتوانید کرد، ولیکن مرا یاری کنید به پارسایی و پاکدامنی و درستکاری. به خدا از دنیای شما زری نیندوختم و از غنیمت‌های آن ذخیرت نمودم و بر جامه کهنه‌ام نیفزودم.»²

حضرت از همه والیان خویش می‌خواست، از خدا و عذاب آخرت بترسند و در برابر زخارف دنیوی فریفته نشوند. در نامه ارزشمندش به مالک اشتر چنین می‌خوانیم:

«او را فرمان می‌دهم به ترس از خدا و مقدم داشتن طاعت خدا بر دیگر کارها، پیروی از آنچه در کتاب خود فرموده از واجب و سنت‌ها، که کسی جز با پیروی کردن آن راه نیک بختی را نیمود و جز با نشناختن و ضایع ساختن آن بدبخت نبود و اینکه خدای سبحان را یاری کند به دل و دست و زبان؛ چه او یاری هر که او را یار باشد، پذیرفته است و ارجمندی آن کس که او را ارجمند سازد، به عهده گرفته»³

با توجه به این تأکیدات امام، معلوم می‌شود حضرت زمامداران و والیانش را پیش از عموم مردم، به تقوا و پرهیزکاری فرامی‌خواند و خود، بیش از والیانش با تقوا و پرهیزکاری مأنوس است.

۱- همان، خطبه ۱۶

۲- همان، نامه ۵۳

۳- همان، نامه ۵۴

در واقع منشأ این بینش علی علیه السلام عبودیت محض خداوند است؛ عبودیتی که در هیچ مقامی فراموش نمی‌شود و در مقام خلافت و زعامت بیشتر مورد تأکید قرار می‌گیرد؛ زیرا که در این مقام، زمینه ستمگری و فساد بسیار است.

افزون بر این، حضرت علی علیه السلام خلفا را الگوی مردم می‌داند و تقوای زمامدار را عامل پاکی و درستکاری مردم و در مقابل، ستم حاکم را زمینه ساز گسترش ستم و فساد همگانی می‌شمارد.

نفی قدرت طلبی

در دیدگاه امام علی علیه السلام قدرت چه ارزش و جایگاهی دارد؟ منبع قدرت، و هدف از کسب آن چیست؟ آیا قدرت با مسؤولیت همراه است یا صاحب قدرت تنها از مزایای آن بهره می‌برد؟

در نگاه امام علی علیه السلام قدرت فی نفسه هیچ ارزشی ندارد و در عالی‌ترین تحلیل، صرفاً وسیله‌ای است برای رسیدن به اهداف انسانی. از دید امام، قدرت هرگز هدف نیست و به همین دلیل، ایشان در طول زندگی‌اش هیچ‌گاه به خاطر قدرت حرکتی انجام نداد. این مسأله افزون بر حوزه سیاست و قدرت سیاسی، در همه حوزه‌های دیگر نیز مصداق دارد. امام علی علیه السلام آشکارا بر این مسأله تأکید می‌ورزد و خدای را چنین می‌خواند:

خدایا! تو می‌دانی که اگر خلافت را پذیرفتم، نخواستم در قدرت بر کسی پیشی گیرم یا از او ان دنیا چیزی برای خود بیندوزم، بلکه بدان امید پذیرفتم که معالم دین تو را بازسازی کنم و نظم

و صلاح را در بلاد تو آشکار سازم تا بندگان مظلوم تو آسوده شوند و حدود و احکام تو را که تعطیل کرده بودند، دوباره بر پای دارم!¹

حضرت علی علیه السلام واقعاً استثنایی است! به طور کلی انسانها در پی کسب قدرت و ثروتند و این مسأله براساس حبّ نفس کاملاً طبیعی است؛ ولی امیرمؤمنان علیه السلام هیچ گاه با انگیزه ارضای نفس خویش عمل نکرد و جهاد و سکوت و زمامداری اش همه برای کسب رضای خداوند بود:

اگر آن اجتماع عظیم نبود، اگر تمام شدن حجّت و بسته شدن راه عذر بر من نبود و اگر پیمان خدا از دانشمندان نبود که در مقام پرخوری ستمگر و گرسنگی ستمکش ساکت ننشیند و دست روی دست نگذارند، همانا افسار خلافت را روی شانه اش می انداختم و مانند روز اول کنار می نشستم²

امام علی علیه السلام در پذیرش خلافت جز اصلاح و تدبیر امور مردم، انگیزه ای ندارد. او برای رسیدن به حکومت، نه علاقه نشان می دهد و نه به هیچ وسیله غیر اخلاقی متوسل می شود؛ این در حالی است که خلافت را حقّ خود می داند. حضرت نسبت خود را با خلافت، این گونه توصیف می کند:

نسبت من به خلافت، همانند محور آهنین سنگ زیرین آسیا (که سنگ دیگر بر گرد آن می چرخد) نسبت به آسیا است. سیل از دامن من سرازیر می شود و هیچ صاحب بال و پری نمی تواند بر بلندای [علم و کمال] من اوج بگیرد.³

۱- همان، خطبه ۱۳۱

۲- همان، خطبه ۳

۳- همان، خطبه ۳

با وجود این، امام مصلحت امت اسلامی را بر حق شخصی خویش ترجیح داد و هرگز برای رسیدن به خلافت و قدرت، برنامه ریزی نکرد و تا زمانی که مردم به او روی نیاوردند، به قدرت روی نیاورد. راز این کردار در بینش الهی حضرت نهفته است. قدرت برای او هیچ ارزشی ندارد و تنها برای اجرای عدالت است که ارزش پیدا می‌کند. از این رو، حکومت در نظرش از کفش کهنه بی‌ارزش‌تر است.^۱

با توجه به این موضوع هست که به قول ابن ابی‌الخدید امیر مومنان برای به دست آوردن قدرت، از وسیله‌های حرام بهره نمی‌گرفت، از این روی خدع‌ف و نیرنگ را مباح نمی‌شمرد.^۲ به همین دلیل، امام هیچ مصلحت‌بینی دروغین را بر نمی‌تابد و برای رسیدن به عالی‌ترین اهداف هم، به وسیله غیر اخلاقی متوسل نمی‌شود:

«شما از من می‌خواهید پیروزی را به قیمت ظلم و جور در باره آنکه والی اویم بجویم؛ به خدا که نپذیریم تا جهان برآید و ستاره‌ای در آسمان پی ستاره‌ای برآید؛ اگر مال از آن من بود، همگان را برابر می‌داشتم، حال آنکه مال، مال خداست.»^۳

امام در موقعیتی این مطلب را بیان می‌کند که در تمام دنیا، ستم بر مردم و حيله‌گری در حکومت، سنت غالب به شمار می‌آمد و مردم، حيله‌گری را نشانه برتری و زیرکی می‌پنداشتند. آن بزرگوار این ذهنیت را به شدت محکوم کرده و حيله‌گری را تقبیح می‌کند و می‌فرماید:

«به خدا سوگند! معاویه از من زیرک‌تر نیست، لیکن شیوه او پیمان شکنی و گنهکاری است. اگر پیمان شکنی ناخوشایند نمی‌نمود، زیرک‌تر از من کسی نبود. لکن هر حيله‌گری به گناه برانگیزاند و هر چه به گناه برانگیزاند، دل را تاریک می‌کند.»^۴

۱- همان، خطبه ۳۳

۲- به نقل از احمد مبلغی، هدف و وسیله، در دانشنامه امام علی (ع) ج ۶ (سیاست)، ص ۳۸۲

۳- همان، خطبه ۱۲۶

۴- همان، خطبه ۲۰۰

وفای به عهد

یکی از مهم‌ترین ابعاد اندیشه سیاسی امام، وفای به عهد است. حضرت علی علیه‌السلام هیچ‌گاه پیمان شکنی نکرد و حتی وقتی می‌توانست از طریق پیمان شکنی حیل‌های دشمن را خنثی کند، به این کار مبادرت نورزید و آن را حتی به بهای پیروزی، روانداشت. حضرت در نامه‌های حکومتی به امرای خود، آنها را به پایبندی بر «عهد» سفارش اکید می‌کند؛ برای نمونه به مالک اشتر می‌نویسد:

«به عهد خویش وفادار باش، چه آنکه مردم با همه هواهای گوناگون و نظرات مخالفی که با هم دارند، نسبت به هیچ‌یک از واجب‌های الهی چون بزرگ شمردن وفای به عهد، همداستان نیستند.»¹

آن بزرگوار با پیشنهاد یارانش برای شکستن عهد خویش در جنگ صفین مخالفت کرد و به آنها فرمود:

«وای بر شما! آیا بعد از عهد و پیمان باز گردیم؟ مگر نیست که خداوند تعالی فرمود به قرارهای خود وفا کنید؟»²

حقوق مردم در قبال حکومت

آنچه از همه مطالب پیش گفته برجسته می‌نماید، دیدگاه امام در باره حقوق مردم در قبال حکومت است. امام زمانی بر حقوق مردم در برابر حکومت تأکید می‌کرد که پیروی کامل از

۱- همان، نامه ۳۵

۲- نصر بن مزاحم، پیکار صفین، ترجمه پرویز اتابکی، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چاپ دوم، ص ۵۱۴

فرمانروایان، وظیفه مردم به شمار می‌آید. امام با تأکید بر حق مردم در انتخاب حکومت، حقوق متقابل حاکم و مردم را چنین برمی‌شمارد:

«بزرگ‌ترین این حقوق متقابل، حق حکومت بر مردم و حق مردم بر حکومت است. فریضه الهی است که برای همه بر همه حقوقی مقرر فرموده. این حقوق را مایه انتظام روابط مردم و عزت دین آنان قرار داده است. مردم هرگز روی صلاح و شایستگی نخواهند دید، مگر حکومت‌شان صالح باشد و حکومت‌ها هرگز به صلاح نخواهند آمد، مگر توده ملت استوار و با استقامت باشند.»¹

امام «اصلاح مردم» را هدف نهایی حکومت می‌داند و «عدالت» را معیار تشخیص حکومت صالح به شمار می‌آورد. او از ستم حاکم بر مردم به شدت متنفر بود و می‌فرمود:

«هیچ عاملی برای تغییر نعمت خدا و تعجیل نعمت او مؤثرتر از قدرت یافتن بر ظلم نیست؛ چرا که خداوند همواره دعای مقهورین را می‌شنود و در کمین ظالم است. ای مالک! بر حذر باش از خون‌های مردم و ریختن غیر حلال آن، که هیچ عاملی در کیفر الهی مؤثرتر و بازخواست او عظیم‌تر در زوال نعمت و کوتاه شدن مدت (حکومت) شتاب آورتر از ریختن خون به ناحق نیست.»²

امام در سفارش کارگزارانش به عدالت و پرهیز از ستم، از هر فرصتی بهره می‌برد و می‌فرمود:

«من از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم شنیدم که فرمود: روز رستاخیز، امام ستمگر را بیاورند و او را نه یاری بود که کسی از سوی او پوزش خواهد. پس او را در دوزخ افکنند و در آن چنان گردد که سنگ آسیا گردد. سپس او را به ته دوزخ استوار بندند.»³

۱- همان، خطبه ۲۱۲
 ۲- همان، نامه ۵۳
 ۳- همان، خطبه ۱۶۴

به همین دلیل در موقعیت خویش به عنوان خلیفه مسلمین می فرماید:

«به خدا، اگر شب را روی شترخار مانم بیدار... خوشتر دارم تا روز رستاخیز به خدا و رسول صلی الله علیه و آله وسلم در آیم، در حق یکی از بندگان ستمکار... چگونه به کسی ستم کنم به خاطر نفسی که به کهنگی و فرسودگی شتابان است.»¹

از همین رو به همگان توصیه می کند که با او آن گونه که با سلاطین جابر سخن می گویند، سخن نگویند.²

افزون بر این بُعد، حضرت مصلحت حکومت را نیز در عدالت و خودداری از ستمگری می دانست. در نامه حکومتی اش به مالک اشتر چنین هشدار می دهد:

«همواره دادگستر باش و از خشونت بپرهیز؛ چرا که خشونت، مردم را به گریز از کشور و جلای وطن می کشاند و ستم، مردم را به شمشیر فرا می خواند.»³

به هر حال، آنچه زندگی حضرت علی علیه السلام را از دیگران ممتاز می کند، سازگاری کامل بین عمل و اندیشه او در زندگی اش است. تاریخ، افراد خیرخواه و برخوردار از اندیشه های عالی بسیار دیده است؛ اما این بزرگان یا هرگز فرصت عمل نیافتند و یا هنگام عمل از تطبیق کردار و اندیشه هایشان ناتوان ماندند. حضرت علی علیه السلام از لحاظ نوع اندیشه های اخلاقی خود، در طول تاریخ بی نظیر است، اما از نظر عمل به اندیشه ها و گفته های خود، بی نظیرتر. امام علاوه بر پایبندی به اصول عالی اخلاقی، انسانی و جوانمردی، مطیع محض اوامر و نواهی الهی بود و هیچ عاملی نتوانست وی را از عمل به گفته ها و اندیشه های عالی اش باز دارد.

۱- همان، خطبه ۲۲۴

۲- همان، خطبه ۲۱۶

۳- همان، نامه ۵۳

یادآوری یکی از خطبه‌های شورانگیز نهج البلاغه در باره «اخلاق»، گویای بسیاری از مطالب است:

«پس اگر ناچار از تعصّب هستید، عصیت خود را برای اخلاق نیکو و کردارهای پسندیده و امور زیبا قرار بدهید که خاندان‌های اصیل و بزرگ منش عرب و رؤسای قبایل به آن موصوف بودند؛ تعصّب به داشتن اخلاق مطلوب عقلا و آرمان‌های بزرگ و درجات بالای ارزش‌ها و آثار پسندیده که از خود به یادگار می‌گذاشتند. پس تعصّب بورزید به خصلت‌ها و عادات پسندیده مانند حمایت و حفظ حقوق همسایگی و وفا به پیمان و اطاعت نیکوکار و مخالفت با خودخواهی و فراگرفتن فضل و فضیلت و بزرگ شمردن معصیت قتل نفس و انصاف به خلق و فرو بردن غضب و پرهیز از فساد روی زمین»^۱

ب) اخلاق سیاسی در سیره‌ی امام علی (ع)

حضرت علی علیه‌السلام از زمان ظهور اسلام همواره در جبهه‌ی حقّ بود و رفتار و شجاعت و جوانمردی‌اش تصویری زیبا از اسلام را متجلی می‌کرد. او جلوه‌ی واقعی و کامل حقّ به شمار می‌آید. در کردار، جهاد، ایثار، تقوا، پاسداری از اسلام، ستیز با شرک، و در دانش، ایمان و عمل صالح، عالی‌ترین نمونه از تربیت شدگان مکتب قرآن و رسول بود. حضرت علی علیه‌السلام از آغاز بعثت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در راه حق مجاهده کرد و هیچ‌گاه برای هوای نفس و قدرت طلبی دست به شمشیر نبرد. او در تمام جنگ‌های صدر اسلام یک هدف را تعقیب می‌کرد و آن، ترویج دین اسلام و حاکم کردن اخلاق دینی بر اخلاق جاهلی بود.

حضرت در تمامی عرصه‌های زندگی، مظهر کامل عبودیت الهی بود. این امر در شخصیت سیاسی وی کاملاً آشکار است.

پس از رحلت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، ابوبکر به خلافت رسید. ابوسفیان که در پی فرصتی برای ایجاد فتنه در جامعه‌ی نوپای اسلامی بود، از امیرمؤمنان خواست خلافت ابوبکر را نپذیرد و گفت: «اگر بخواهم، زمین را از سرباز و اسب پر می‌کنم و خلافت را از او می‌ستانم»¹

حضرت علی علیه‌السلام که نیک می‌دانست ابوسفیان از غضب خلافت خشنود است، به او فرمود: «ای ابوسفیان! مؤمنان نسبت به یکدیگر خیرخواه‌اند، اما منافقان مردمی حيله‌گرند و به یکدیگر خیانت می‌کنند. اگر چه خانه‌ها و بدن‌هایشان به یکدیگر نزدیک باشند»²

امام می‌دانست برای رسیدن به حقّ خود نباید به هر وسیله‌ای دست یازد؛ به همین دلیل، درخواست ابوسفیان را رد کرد و تا زمانی که مردم به او روی نیاوردند، هرگز برای کسب قدرت گام برنداشت.

در دوران خلافت خلفای سه‌گانه، حضرت هیچ اقدامی جهت تضعیف آنان انجام نداد، و همواره آنها را در تدبیر امور یاری کرد. بر اساس سیاست رایج در جوامع بشری، حضرت علی علیه‌السلام باید زمینه لازم برای رسیدن به قدرت را، حتی به بهای تضعیف خلفا، فراهم می‌آورد؛ اما او تنها رضا و عبودیت خداوند را در نظر داشت و هیچ‌گونه پیمان شکنی را، حتی با عالی‌ترین اهداف، مجاز نمی‌دانست. این در حالی است که حضرت همواره بر حقّ خویش در «خلافت» تأکید کرده و خلفای پیشین را نامشروع می‌داند.³ او حکومت را حقّ مسلم خود دانسته ولی برای رسیدن بدان، هیچ روش نامشروعی را انتخاب نمی‌کند و حتی از دادن وعده‌ای که نتواند بدان وفا

۱- جرج جرداق، امام علی (ع) صدای عدالت انسانی، ترجمه‌ی سیدهادی خسروشاهی، ج ۵، ص ۱۵
 ۲- برای بررسی تفصیلی این جریانات، ر.ک: سید هاشم رسولی محلاتی، زندگانی امیرالمؤمنین (ع)، ص ۲۳۴، ۲۳۰؛ عبدالفتاح عبدالمقصود، امام علی (ع)، ترجمه‌ی محمد مهدی جعفری، ج ۱، ص ۳۱۸-۳۱۵
 ۳- نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۶۲ و ۲۸

کند، می‌پرهیزید. امام از پایمال شدن حق خویش توسط خلفا ناراضی بود، اما برای تثبیت موقعیتش هرگز نخواست جایگاه خلفا را تضعیف کند. علاوه بر این، برای پشتیبانی از اسلام و تضمین تداوم آن، از هیچ کوششی دریغ نمی‌ورزید. این تلاش شامل گفتمان و مناظره با یهودیان و مسیحیان، راهنمایی و ارشاد خلفا در امر مملکت‌داری، قضاوت و داوری در دادخواهی‌های دشوار، بیان احکام دین و... بود.¹

حضرت پس از مرگ عمر، در شورای شش نفری «انتخاب خلیفه» قرار گرفت. امام اصولاً این شورا را مشروع نمی‌دانست و از اینکه با مردانی چون عثمان و طلحه همپایه گردیده است، ناخرسند بود. وی در این باره می‌فرماید:

«شگفتا کسی که در زندگی می‌خواست خلافت را واگذارد، چون اجلش رسید، کوشید تا آن را به عقد دیگری در آورد. من آن مدت دراز را با شکیبایی به سر بردم، رنج بردم و خون دل خوردم. چون زندگانی او به سر آمد، گروهی را نامزد کرد و مرا در جمله‌ی آنان در آورد. خدا را چه شورایی! من از نخستین چه کم داشتم که مرا در پایه‌ی او نپنداشتند و در صف اینان داشتند، ناچار با آنان انباز، با گفتگوشان دمساز گشتم، اما یکی از کینه‌راهی‌گزیید و دیگری داماد خود را بهتر دید، این دوخت و آن برید، تا سومین به مقصود رسید.»²

با وجود این نارضایتی، باز هم درستی و راستی را فدای قدرت طلبی نکرد. عبدالرحمان بن عوف به او گفت: با تو بیعت می‌کنم که طبق کتاب خدا و سنت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و روش ابوبکر و عمر با مردم رفتار کنی. حضرت فرمود: «می‌پذیرم، ولی طبق کتاب خدا و سنت پیامبر و آنچه خود می‌دانم، عمل خواهم کرد.» عبدالرحمان شرط خود را با عثمان در میان نهاد و

۱- علامه امینی، در جلد ۷ و ۸ کتاب نفیس الغدیر، درباره تلاش‌ها و رهنمودهای حضرت در دوران خلفای سه‌گانه، به تفصیل بحث کرده است

۲- نهج البلاغه، خطبه ۳

او پذیرفت. این ماجرا سه بار تکرار شد و پاسخ حضرت علی علیه السلام و عثمان همواره یکسان بود؛ آنگاه عبدالرحمان با عثمان بیعت کرد. امام می توانست شرط عبدالرحمان را بپذیرد و پس از رسیدن به خلافت، بر اساس کتاب خدا و سنت رسول صلی الله علیه و آله وسلم عمل کند؛ ولی چون تقوا و ترس از خداوند، معیار تمام اعمال و رفتار او است، هرگز نمی تواند پیمان خود را زیر پا نهد. تفاوت حضرت علی علیه السلام با عثمان و دیگران در همین جا است؛ عثمان گرچه وعده کرده بود طبق کتاب خدا و سنت پیامبر و شیخین عمل کند و بنی امیه را بر مردم مسلط نسازد؛ ولی وقتی به خلافت رسید، به هیچ یک از وعده هایش عمل نکرد.¹

شایان دقت و توجه است که عمر بن خطاب ترکیب «شورا» را به نحوی تعیین کرده بود که انتخاب عثمان به عنوان خلیفه، در آن قطعی باشد؛ چنان که عبدالفتاح عبدالمقصود در این زمینه می نویسد: «صیت عمر بدین شورا مانند قرار داد رسمی بود که آن مرد مظلوم (علی علیه السلام) باید مغلوب باشد.»²

در دوره ی خلافت عثمان، حضرت علی علیه السلام با آنکه از تزییع حق خویش ناخشنود بود، به سکوتش ادامه داد و تا آن جا که می توانست در مقابل شورشیان مقاومت کرد تا عثمان نجات یابد. پس از قتل عثمان، زمانی که مردم یکپارچه به امام روی آوردند و بیعت کردند، برخی مانند سعد بن ابی وقاص، عبدالله بن عمر و اسامه بن زید از بیعت سرباز زدند. عده ای از یاران امام خواستند به زور از آنان بیعت بگیرند؛ ولی با نهی حضرت رو به رو شدند. پس از بیعت، طلحه و زبیر نیز با هدف مخالفت و پیمان شکنی نزد حضرت شتافتند و گفتند: می خواهیم برای به جای آوردن اعمال عمره به مکه برویم. امام آنان را در رفتن آزاد گذاشت و فرمود: «هدفان حيله است

۱- برای مطالعه بیشتر، ر.ک: مجموعه نویسندگان، دایرةالمعارف تشیع، ج ۲، ص ۳۴۵-۳۳۴
 ۲- امام علی (ع)، ترجمه محمد مهدی جعفری، ج ۱، ص ۴۱۴-۴۱۱

نه عمره^۱، اصولاً امام در تمام دوران خلافتش مانع حرکت مردم از حوزه‌ی حکومتی‌اش نمی‌شد؛ هرچند به سوی شام روند. چون بر اساس اصول اخلاقی حاکم بر اندیشه‌ی وی، هرگز «قصاص قبل از جنایت» روا نیست.^۲ حضرت درباره‌ی پیمان شکنی آنان فرمود:

چون به کار برخاستم، گروهی پیمان بسته شکستند و گروهی از جمع دینداران بیرون جستند و گروهی دیگر با ستمکاری دلم را خستند.^۳

امام پس از رسیدن به حکومت هرگز نخواست اقدامی غیر عادلانه مرتکب شود و در مقابل خواست‌های ناروای طلحه و زبیر - که حکومت بصره و کوفه را می‌خواستند - مقاومت کرد؛ در حالی که بر اساس اصول حاکم بر سیاست جوامع بشری، می‌توانست تا زمان «تثبیت قدرت» به تقاضای آنان پاسخ مثبت دهد. برخورد امام با کارگزاران عثمان نیز از همین زاویه قابل تحلیل است. ایشان پس از رسیدن به خلافت، بی‌درنگ به عزل کارگزاران وی پرداخت. نزاع معاویه با حضرت نیز رهاورد همین تصمیم بود. اگر امام به عزل معاویه نمی‌پرداخت، جنگ صفین و پیامدهای آن تحقق نمی‌یافت؛ ولی حضرت علی علیه‌السلام وی را ناشایست و ناصالح می‌دانست و با آنکه از فرجام کردارش آگاه بود، در جهت عزل او گام برداشت. حضرت در خطبه‌ای به همین مطلب اشاره می‌کند:

«گویی او را می‌بینم که از شام بانگ برداشته است و پرچم‌های خود را پیرامون کوفه برافراشته، چون ماده شتر بدخو که دوشنده‌ی خود را با دندان بدراند و سرها بر زمین بگستراند. دهانش گشاده، ستم و بیداد را بنیاد نهاده، به هر سو تازان، حمله او سخت گران. به خدا که شما را

۱- محمد تقی جعفری، نگاهی به علی (ع)، ص ۲۶. همچنین برای مطالعه‌ی عهدشکنی طلحه و زبیر، ر.ک: سیدهاشم رسولی محلاتی، زندگانی امیرالمؤمنین (ع)، ص ۳۹۵-۳۹۲
 ۲- طه حسین، علی و فرزندانش، ترجمه‌ی محمد علی شیرازی، ص ۱۸۰ و ۱۸۱
 ۳- نهج البلاغه،

در این سوی و آن سوی زمین پراکنده گرداند، چندان که جز اندکی به مقدار سرمایه چشم از شما باقی نماند.¹

قبل از آغاز پیکار صفین، لشکریان معاویه زودتر از یاران امام به آب رسیدند و آنها را محروم ساختند. در این موقعیت، با اینکه حضرت قصد داشت غائله از طریق مذاکره پایان پذیرد، در این امر توفیق نیافت و یارانش را با خطبه‌ای حماسی به عقب راندن لشکریان معاویه تحریک کرد و سپاه امام با حمله‌ای سریع، دشمن را عقب راند. پس از دستیابی به آب، برخی از یاران حضرت قصد داشتند لشکریان معاویه را از آن محروم سازند؛ امام آنها را از این کار بازداشت.²

اصولاً مشی امام، بر جلوگیری از بروز جنگ بود و قبل از آغاز جنگ، تمام تلاش خود را برای جلوگیری از آن انجام می‌داد. ایشان در طول حکومت این بود که جنگ را هدف و یا وسیله ای برای کسب قدرت نمی‌دانست، بلکه جنگ را آخرین ابزار در جلوگیری از ایجاد فساد دشمنان می‌دانست؛ یعنی هنگامی که هیچ راه دیگری برای اصلاح دشمنان باقی نمی‌مانده، اقدام به جنگ می‌نمود، گرچه غالباً از سوی دشمنان، جنگ آغاز می‌شد؛ زیرا امام (ع) در برخورد با دشمن، ابتدا تلاش می‌کردند تا با تبیین موضع حق جویانه خویش، آنان را از گمراهی نجات دهند، سپس در صورت عدم پذیرش، اگر به حال جامعه اسلامی زیانی نداشتند، آنها را به حال خود وا گذاشته، حقوق آنها را نیز قطع نمی‌کردند، اما زمانی که دشمنان بر جنگ اصرار می‌ورزیدند، امام می‌کوشیدند آغازکننده جنگ نباشند. از سوی دیگر، امام (ع) تلاش کرد به هیچ وجه جنگ و درگیری و مسلمان کشی راه نیفتد.³ این رویه را در جنگ‌های جمل، صفین و نهروان در پیش گرفت ولی نتیجه‌ای به دست نیاورد. قبل از آغاز جنگ جمل، نامه‌ها و قاصدهای مختلفی را به

۱- همان، خطبه‌ی ۱۰۱

۲- همان، خطبه ۲۰۶

۳- سیدمحمدعلی داعی نژاد امام علی (ع) و اصول برخورد با دشمنان فصلنامه حکومت اسلامی و مستان ۷۹ شماره ۱۸

سوی عایشه، طلحه و زبیر روانه ساخت و آنان را از عاقبت کار خویش آگاه کرد؛ ولی آنان به هیچ عنوان زیر بار حق نرفتند. همچنین قبل از آغاز جنگ، یارانش را از پیش دستی در حمله و دشنام دادن به لشکریان معاویه باز داشت:

«با آنان جنگ نکنید تا زمانی که آنان جنگ را آغاز کنند؛ چرا که - سپاس خدا را - حجت با شماست؛ و رها کردن آنها تا دست به پیکار گشایند، حجتی دیگر برای شما بر آنهاست. اگر به خواست خدا، شکست خوردند و گریختند، آن را که پشت کرده، نکشید و کسی را که دفاع از خود نتواند، آسیب مرسانید. و زخم خورده را از پا در میاورید. زنان را با زدن بر میانگیزانید؛ هر چند آبروی شما را بریزند یا امیرانتان را دشنام گویند؛ چرا که توان زنان اندک است.»¹

می توان رویکرد اخلاقی امام در جنگ را در موارد ذیل مطرح کرد:

1- پرهیز از شروع جنگ

2- مصونیت پیام رسانان و قاصدان دشمن

3- خوش رفتاری با ناتوانان

4- فتوت و جوانمردی²

دو رویکرد متضاد

امیرمؤمنان علیه السلام در موقعیتی این روش سیاسی و اخلاقی را پیش گرفته بود که دشمن از هیچ گونه نیرنگی خودداری نمی کرد؛ معاویه و عمرو بن عاص برای رسیدن به قدرت، به هر روشی متوسل می شدند. آنان در عمل، خواهان دستیابی به سیاست و قدرت به مفهوم مطلق آن بودند؛ لذا رویارویی امام با این اشخاص، از لحاظ اخلاقی، بسیار معنادار است. جنگ امیرمؤمنان

۱- همان، نامه ۱۴

۲- حسن یوسفیان، امام علی و مخالفان، در دانشنامه امام علی (ع) ج ۶ (سیاست)، ص ۲۴۴

علیه‌السلام با معاویه، نبرد دو طرز فکر کاملاً الهی و شیطانی و جنگ اخلاق با بی‌اخلاقی بود؛ همان طور که مهم‌ترین منبع اندیشه و عمل امام، اعتقاد مطلق وی به اصول اسلامی و اخلاقی است. حضرت علی علیه‌السلام حکومت را به خاطر حاکم کردن اصول و اخلاق اسلامی می‌خواست و معاویه برای زیر پا نهادن آن اصول و ارضای هوس‌های خویش. این تفاوت، بسیار مهم است! معاویه هرگز در سیاست روش اخلاقی پیش نمی‌گرفت و هدفی جز کسب قدرت و به حکومت رساندن بنی‌امیه نداشت. عبدالفتاح المقصود در این زمینه می‌نویسد:

«فرمانروای شام به ناحق خواستار حکومت بود و بدون داشتن شیوه و سیره‌ای اسلامی، در میان مردم می‌گردید و سیاست خود را اجرا می‌کرد. اگر شعائر و مناسک و آداب مذهبی، همچنان در شام اجرا می‌شد و از میان نرفته بود و اگر آداب و رسوم و صورت ظاهر عبادت‌ها در چارچوب معمولی و عادی خود حفظ می‌شد، باید گفت که «دین» در حقیقت، صرفاً عبارت از پوسته و رویه نیست؛ «دین» عبارت است از ارزش‌ها، اصول و بنیان‌هایی که همگی باهم به پیش می‌روند.»¹

تصویری که تاریخ از معاویه و عمرو بن عاص ارائه می‌دهد، با آنچه «ماکیاولی» در سیاست‌نامه‌اش تبیین کرده، کاملاً منطبق است. اصول سیاسی معاویه حتی با اصول جوانمردی - که رعایت آنها در دوره‌ی جاهلیت در جزیره‌العرب مورد تأکید بود - متضاد می‌نمود. البته مشکل حضرت علی علیه‌السلام تنها معاویه نبود بلکه از آغاز زمامداری، رویاروی کسانی قرار گرفت که به اصول اخلاقی پایبند نبودند. طلحه و زبیر که در نخستین جنگ «جمل» مقابل امام ایستادند، پیمان شکن بودند و بیعت خود با حضرت را زیر پا نهادند. معاویه نیز از همان آغاز، روش دروغ و نیرنگ پیش گرفت؛ او به خاطر منافع سیاسی، امام را به دروغ به قتل عثمان متهم کرد؛ در حالی که خود می‌دانست امام برای جلوگیری از قتل عثمان تلاش فراوان کرد. امام این نکته را بارها در

۱- امام علی (ع)، ج ۱، ص ۵۸

نامه‌هایش به معاویه گوشزد نمود؛^۱ البته این تذکرات در روش وی هیچ تأثیری نمی‌گذاشت. معاویه در غارت بیت المال مسلمانان هیچ گونه مانعی پیش روی خود نمی‌دید و آن را برای تحقق اهداف شخصی به کار می‌گرفت. معاویه از هر روشی برای جذب یاران امام علی علیه‌السلام استفاده می‌کرد و زمانی که موفق به جذب آنان نمی‌شد، برای از میان بردنشان به شیوه‌های دیگر - همچون ترور - می‌پرداخت. وعده و وعیدهای معاویه بسیار تأثیرگذار بود و رخنه‌های اساسی در لشکر امام پدید آورد! طه حسین در تحلیلی از زندگی حضرت می‌نویسد:

«علی علیه‌السلام بر اساس روشی عمل می‌کرد که در آن فقط انسان‌هایی که آخرت را به دنیا ترجیح می‌دادند، می‌توانستند راضی باشند؛ ولی معاویه دنیای افراد را تأمین می‌کرد. حضرت علی علیه‌السلام در دوره‌ای بر این اساس عمل می‌کرد که دیگر روحیه‌ی حاکم در صدر اسلام دگرگون شده و دنیا پرستی در میان مسلمانان رواج یافته بود. به همین دلیل، مردم نمی‌توانستند در مقابل وسوسه‌های مادی معاویه مقاومت کنند.»^۲ روش معاویه، «پیمان شکنی» بود و به هیچ یک از وعده‌ها و پیمان‌های خود وفا نمی‌کرد. عبدالفتاح عبدالمقصود در این باره می‌نویسد:

«به هیچ وجه از این شخص که برای به دست آوردن قدرت و حکومت پیوسته می‌کوشید، شنیده یا دیده نشده است که در ضمن سیر و حرکت به سوی هدف، ناچار شده باشد که وسایل و ابزار رسیدنش را به طرف جاده مستقیم و درست برگردانده باشد یا راه سرشت‌های والا با ارزش انسانی در پیش گیرد؛ زیرا در تمام این مدت آنچه وی را به نیازش می‌رسانید و حاجتش را برآورده می‌کرد، انحراف و کجروی بود.»^۳

معاویه از لحاظ شخصیتی، در مقایسه با امام علی علیه‌السلام ضعف‌های بسار تحقیرآمیزی داشت و برای جبران این کمبودهای جدی، از هر وسیله‌ای سود می‌جست. عرب آن روز، امام را

۱- برای مثال، ر.ک: نهج البلاغه، نامه ی ۲۸
 ۲- ر.ک: علی و فرزندانش، ص ۱۷۷
 ۳- امام علی علیه‌السلام، ج ۸، ص ۵۹

در شجاعت، شهامت، پایمردی در امر الهی، عدالت، برابری و اصول والای انسانی، بالاترین مردمان می‌دانست و این، برای معاویه بسیار سنگین بود. او همچنین می‌دانست هیچ گاه نمی‌تواند در پیکار نظامی بر امام چیره شود؛ از این رو، برای غلبه بر حریف، اصول اولیّه اخلاقی را هم زیر پا می‌گذاشت. در آیین معاویه، دادگری با ستم، راستگویی با دروغ و وفاداری با خیانت تفاوت نداشت. در نگاه او، همه نیکی‌ها و بدی‌ها ابزار سلطه جویی و هوسرانی بودند و تا هنگامی که وی را به اهدافش می‌رساندند، تفاوت نداشتند. حضرت علی علیه‌السلام مردم را به حق و عدالت دعوت می‌کرد، ولی معاویه برای پیشبرد اهدافش از هر وسیله‌ای بهره می‌برد. عبدالفتاح عبدالمقصود درباره آن دوران می‌نویسد:

«جان‌ها شروع به منحرف شدن از راه راست کردند، ایده‌های والای معنوی رو به سرایش سقوط گذاشتند، ارزش‌ها واژگونه شدند، پیشانی‌ها به سوی دنیا روی گذاشتند و دل‌ها از خدا دور گردیدند. در نظر اکثریت عظیم مردم، سخن آخر و تعیین کننده در اختیار «مادّیات» قرار داشت و در هنگام سنجش و ارزیابی اشخاص، برتری از آن ماده بود که در دو رکن قدرت (شمشیر و ثروت) نمایان می‌گردید!»¹ در واقع این همان خطری بود که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بارها هراس خود را نسبت به وقوع آن در بین مسلمانان ابراز کرده بود: چه پیش از هر چیز درباره شما اندیشناکم، آن است که شکوفه‌های خوشی و لذّات دنیوی به شما روی آورد.»²

حضرت علی علیه‌السلام هم در باره روی گردانی مردم از راستی، می‌فرماید:

«همانا کران تا کران را ابرِ فتنه پوشانده است و راه راست ناشناسا گردیده است.»³

معاویه به یاری مشاور حيله‌گیری چون عمرو بن عاص به خوبی توانست از ارکان قدرت نامشروع خود استفاده کند؛ اما او مطمئن بود که علی علیه‌السلام هرگز شیوه‌های نامشروع و غیر

۱- همان، ص ۶۳
 ۲- همان، ج ۱، ص ۳۶۷-۳۶۲
 ۳- نهج البلاغه، خطبه ی ۹۳

اخلاقی وی را مقابله به مثل نخواهد کرد و در صلح و جنگ به آیین «جوانمردی» پایبند است. وی و دیگران تلاش فراوانی کرد تا آنان را در موقعیتی قرار دهد که همانند او رفتار کند، ولی هیچگاه موفق نشدند.¹

از نظر حضرت علی علیه السلام «اصول اخلاقی» را باید در هر حال و در مقابل هر کس، حتی در برابر کسی که به اصول اخلاقی و فضایل انسانی ایمان ندارد، مراعات کرد؛ لذا هیچ یک از نیرنگ‌ها، پیمان شکنی‌ها و ناجوانمردی‌های معاویه را پاسخ نمی‌داد. امام در جواب به نامه‌ی معاویه می‌نویسد:

به تو چه که فاضل کیست و مفضول کدام است؟ سیاستمدار کیست و رعیت کدامند؟²

حضرت در نامه‌ای دیگر می‌نویسد:

«ای معاویه! کی بود که شما گردانندگان سیاست مردم و والیان امر امت بودید، با اینکه نه در میدان مسابقه‌ی خیرات و کمالات انسانی، قدمی برداشته‌اید و نه از شرفی عالی برخوردارید!»³ امام در این نامه چهره‌ی واقعی معاویه و سیاستش را نشان داده، به مفهوم واقعی «سیاست» اشاره می‌کند و به معاویه یادآور می‌شود که تو از چنین سیاستی بیگانه‌ای، آن قدر بیگانه که حتی شایسته‌ی حرف زدن در این میدان نیستی؛ چون سیاست اخلاقی نیازمند برتری در زمینه‌ی خیرات و کمالات انسانی است و افرادی چون تو نمی‌توانند در چنین مسابقه‌ای وارد شوند.

به هر حال، امام علی علیه السلام در دوره‌ی زمامداری‌اش رویاروی روش سیاسی‌ای قرار گرفت که اصل اولیه‌ی آن، دوری از اخلاق بود. امام با در پیش گرفتن روش مطلقاً اخلاقی، در پی ارائه الگویی نو و مناسب برای بشر بود. او در این راه چنان عمل کرد که سرمشقی جاودان -

۱- احمد مبلغی، هدف و وسیله، در دانشنامه امام علی (ع) ج ۶ (سیاست)، ص ۳۹۵

۲- نهج البلاغه، نامه ۲۸

۳- همان، نامه ۱۰

که در آن، تعالی و سعادت جمعی مهم‌ترین هدف سیاست است - در مقابل جهانیان و سیاستمداران بوده باشد.

اختلاف بنیادین این دو روش، ریشه در تفاوت اساسی نگرش آنها به زندگی دارد که در جملات زیر متبلور است؛ حضرت علی علیه‌السلام در آغاز جنگ صفین به یارانش فرمود:

«ای مردم! اینجا، جایی است که هرکس شک و تردید در حقانیت نبرد به خود راه دهد، در (حقانیت) روز قیامت تردید کرده و هرکسی که در آن درماند، در روز قیامت درمانده است.»¹

در مقابل، معاویه چنین عقیده‌ای داشت:

«به خدا سوگند! دوست دارم چندان ثروت و مکنت به آنان (یاران علی علیه‌السلام) دهم و چنان مالی میانشان پخش کنم که (در نظر ایشان) دنیای من بر آخرت او بچربد.»²

حضرت علی علیه‌السلام تفاوت خود با افرادی چون معاویه و عمرو بن عاص را این گونه بیان می‌کند:

«شگفتا از پسر نابغه (عمرو بن عاص) شامیان را گفته است من، مردی لاف گویم با لعب بسیار، عبث کارم و کوشا در این کار! همانا آنچه گفته، نادرست بوده و به گناه دهان گشوده؛ همانا بدترین گفتار، سخن دروغ است! اما او می‌گوید و دروغ می‌گوید. وعده می‌دهد و خلاف آن می‌پوید... پیمان را به سر نمی‌برد و پیوند خویشان را می‌برد. چون سخن جنگ در میان باشد، دلیر است و بر امر و نهی چیر، و چون تیغ از نیام بر آید و وقت کارزار آید، بزرگ‌ترین نیرنگ او این است که عورت خویش گشاید. به خدا سوگند! یاد مرگ، مرا از لاف بازی می‌دارد و فراموشی آخرت، او را نگذارد که سخن حق بر زبان آرد.»³

۱- نصر بن مزاحم منقری، پیکار صفین، ترجمه‌ی پرویز اتابکی، ص ۱۸
 ۲- همان ۶۵
 ۳- نهج البلاغه، خطبه‌ی ۸۴

نتیجه‌گیری

احکام اخلاقی آن دسته از قواعد رفتاری هستند که معیار‌هایی برای تشخیص خوب از بد و درست از نادرست ارائه می‌دهند. اخلاق سیاسی هم قواعد رفتاری حاکم بر سیاست را مشخص می‌کند.

نسبت اخلاق و سیاست یکی از مهم‌ترین مباحث اندیشه سیاسی بوده است. در میان اندیشمندان ارسطو قایل به تقدم اخلاق بر سیاست بود و باید گفت که در بین اندیشمندان شیعه هم رویکرد تقدم اخلاق بر سیاست جایگاه ویژه‌ای دارد. در این میان ویژگی منحصر به فرد دریافت اخلاقی امام علی از سیاست این است که ایشان در مقام عمل هم توانست تقدم اخلاق بر سیاست را نشان دهد. اهمیت این موضوع در این است که التزام اخلاقی در سیاست بسیار دشوار می‌باشد، واقعیت این است که صداقت کالایی کمیاب در سیاست است و از این بعد امام علی در عمل سیاسی منحصر به فرد می‌باشد.

درک اخلاقی از سیاست در دنیای امروز از ضرورت اساسی برخوردار است. در این مقاله ابعاد نظری و عملی نگرش اخلاقی امام علی به سیاست را مورد بررسی قرار دادیم.

اساس رویکرد اخلاقی امام به سیاست و حکومت اعتقاد توحیدی ایشان است. حقیقت خواهی و عبودیت مطلق الهی موجب می‌شود که ایشان نگاهی ژرف به جایگاه اخلاق در سیاست داشته باشد و همواره آنها را به عنوان امری بسیار مهم مورد تاکید قرار دهد.

ایشان در راستای نگرش اخلاقی به سیاست و ضرورت آن مولفه‌های سیاسی را مورد توجه قرار داده‌اند، که برخی از آنها مربوط به جهان بینی الهی ایشان است که بندگی مطلق خدا، توجه به آخرت، تاکید بر اصول اخلاق فردی، نفی قدرت طلبی، توجه و تاکید بر عدالت، ضرورت اجرای حدود الهی، توجه به حقوق و کرامت انسانی از جمله مهم‌ترین عناصر این نگرش می‌باشد

که موجب می شود اخلاق زمامداری خاصی پدید آید که در آن معنا و مفهوم سیاست به طور کامل دگرگون می شود. حضرت علی نه تنها از لحاظ نظری به دنبال آموزه هایی است که سیاستمداران و دولتمردان را به تبعیت از اصول اخلاقی ملزم می کند و آنان را نسبت به پیامد های سخت عملکرد های غیر اخلاقی هشدار می دهد.

در سیاست عملی هم به هیچ عنوان از اصول اخلاقی که به لحاظ نظری و به طور عمیق و اثر گذاری بر آن تاکید کرده است، عدول نمی نماید.

به راستی که هم طرح نظری موضوع ضرورت اخلاقی کردن سیاست از سوی امام علی بسیار عمیق است و هم پایبندی عملی ایشان به آموزه ها در عرصه عمل و حکومت بی نظیر است و این در حالی است که امام در دوران خلافت خود با دشمنانی چون معاویه، عمرو عاص و ... روبرو بود که سبک حکومت و حرکت آنان با اصول اخلاقی فاصله فراوانی داشت و دائماً در حال عهد شکنی و زیرپا گذاشتن اولیه ترین اصول اخلاقی بودند. در واقع آنچه امام علی را از دیگران متمایز می کند، پیوند نظر و عمل و گفتار و کردار در روش حکومتی ایشان است

منابع

- 1- قرآن مجید.
- 2- نهج البلاغه، ترجمه سید جعفر شهیدی. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- 3- امینی، عبدالحسین. الغدیور، ج 7 و 8، بی جا، بی نا، بی تا.
- 4- بزرگ مقام، محسن. «اخلاق و نسبیت اخلاق»، کیهان اندیشه، شماره 58، بهمن و اسفند 1373.
- 5- پتروشفسکی. اسلام در ایران، ترجمه کریم کشاورز، تهران، بی نا، بی تا.

- 6- جرداق، جرج. **امام علی (ع) صدای عدالت انسانی**، ج 5، ترجمه سید هادی خسروشاهی، قم، نشر خرم، 1370.
- 7- جعفری، محمد تقی. **حکمت اصول سیاسی در اسلام**، تهران، بنیاد نهج البلاغه، چاپ سوم، 1379.
- 8- جعفری، محمد تقی. **نگاهی به امام علی (ع)**، بی جا، نشر جهان آرا، بی تا.
- 9- حسین، طه. **علی و فرزندان**، ترجمه محمد علی شیرازی، بی جا، انتشارات آشنا، 1349.
- 10- رسولی محلاتی، سید هاشم. **زندگانی امیرالمؤمنین (ع)**، بی جا، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ ششم، 1376.
- 11- طباطبایی، سید محمد حسین. **تفسیر المیزان**، ج 2، ترجمه محمد باقر موسوی همدانی، قم، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، بی تا.
- 12- طباطبایی، سید محمد حسین. **اصول فلسفه و روش رئالیسم**، بی جا، انتشارات صدرا، 1370.
- 13- عبدالمقصود، عبدالفتاح. **امام علی (ع)**، ج 1 و 8، ترجمه محمد مهدی جعفری، بی جا، شرکت سهامی انتشار، 1361.
- 14- منقری، نصرین مزاحم. **پیکار صفین**، ترجمه پرویز اتابکی، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چاپ دوم، 1370.
- 15- مطهری، مرتضی. **فلسفه اخلاق**، بی جا، انتشارات صدرا، 1368.
- 16- مطهری، مرتضی. **مجموعه آثار**، ج 6، بی جا، انتشارات صدرا، چاپ دوم، 1373.
- 17- مطهری، مرتضی. **مجموعه آثار**، ج 16، بی جا، انتشارات صدرا، 1373.
- 18- معادیخواه، عبدالمجید، **تاریخ اسلام**، نشر ذره، 1384.
- 19- مکارم شیرازی، ناصر، **پیام امیرالمؤمنین**، دارالکتب الاسلامیه، 1385.
- 19- موسوی خمینی، روح الله. **چهل حدیث**، بی جا، مرکز نشر فرهنگی رجاء، چاپ اول، 1368.
- 20- مجموعه نویسندگان. **دایرة المعارف تشیع**، ج 2، تهران، نشر شهید سعید محبی، تهران، 1380.

21- مجموعه نویسندگان، **دانشنامه امام علی (ع)**، ج 5 (حقوق) پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی،
1380.

22- مجموعه نویسندگان، **دانشنامه امام علی (ع)**، ج 6 (سیاست) پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی،
1380.

23- عابدی علی، **اهتمام به دین در حکومت علوی**، مجله حکومت اسلامی، زمستان 1379، شماره 18.

